

## تحلیل دو جزء شاکله شناخت در نظر ارسطو بر اساس دو معنای آرچه (ἀρχή)

سید جمال الدین میرشرفالدین\*

DOI: 10.22096/EK.2022.533231.1379

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۳۰]

### چکیده

ارسطو در سرآغاز آثار مختلفش به شاکله کلی شناخت به مثابه سیر طبیعی و ضروری شناختن اشاره می‌کند. این سیر، حرکتی است ذهنی از آنچه برای ما شناخته‌تر و پیشین‌تر است تا آنچه بر حسب خود موضوع و به نحو مطلق شناخته‌تر و پیشین‌تر است. بیان این طریق در دانش‌های گوناگون به نحوی یکسان، نشان‌دهنده نگرش عام ارسطو به شاکله کلی شناخت است؛ از این رو تأمل در آن می‌تواند تصور وی را از سرشت شناخت روشن‌تر کند. برای تبیین تصور ارسطو از این ساختار، اجزای آن و ارتباط آنها با هم می‌توان از مفهوم هم‌بسته با شناخت یعنی آرچه استفاده کرد؛ زیرا در نگاه وی شناختن، آغازیدن راهی به سوی کشف سرآغازها و مبادی موضوع شناخت است. بدین سبب مقاله حاضر تلاشی است برای فهمی روشن‌تر از شاکله شناخت و دو جزء آن بر اساس تحلیل دو دلالت آرچه در ارتباط با سیر شناخت. از میان معانی گوناگون آرچه، دو دلالت آن یعنی آغاز ما و مبدأ شیء متناظر با دو جزء سیر شناخت یعنی شناخته‌تر برای ما و شناخته‌تر به نحو مطلق است. آغاز ما، پیش‌شناخت ما از موضوع است که برای ما شناخته‌ترست و با آن سیر شناختن ممکن می‌شود و مبدأ شیء، انتهای سیر است که دریافت آن به شناختی بر حسب خود شیء و به نحو مطلق می‌انجامد و با آن شناخت به ضرورت می‌رسد. از این رو شناخت مقید ما در ابتدای مسیر با فرض فهم مطلق در انتهای سیر پیش می‌رود و دریافت شناختی مطلق در انتهای سیر با تکیه بر پیش‌شناخت‌های مقید ما در ابتدای مسیر ممکن می‌شود.

**واژگان کلیدی:** مبدأ؛ نخستین؛ شناخت؛ شناخته‌تر برای ما؛ شناخته‌تر به نحو مطلق؛ آغاز ما؛ آغاز شیء.



## مقدمه

ارسطو در آثار مختلف<sup>۱</sup> به اقتضای بیانِ روش، به شاکله کلی شناخت اشاره می‌کند. این شاکله کلی، توصیفِ طریقِ طبیعی و ضروری آگاهی است که روشی همسان را نیز در سیر شناخت ايجاب می‌کند. شاکله کلی شناخت در بیان او حرکتی ذهنی است از آنچه برای ما شناختنی تر است به سوی آنچه به نحو مطلق شناختنی است؛ به بیانی دیگر حرکت از شناختِ اولیه خودمان از موضوع مد نظر به سوی دریافتِ متعلقِ شناخت، چنان‌که در واقع هست. اشاره ارسطو به این ساختار در دانش‌های گوناگون به گونه‌ای همگون، بیانگر نگرش کلی وی به شاکله شناخت است؛ از این رو تأمل در آن می‌تواند حیث عام تصور تفکر ارسطویی را به سرشت معرفت نشان دهد. اینکه این ساختار دقیقاً چیست و اجزای آن با هم چه نسبتی دارند و با وجود اختلاف روش‌ها در علوم چگونه می‌تواند حیثی عام داشته باشد، پرسش‌هایی ضروری در جهت فهم آن است، به‌ویژه که او از این ساختار در هر زمینه خاص به گونه‌ای فراگیر سخن می‌گوید؛ ولی کاربست متفاوت آن در هر دانش موجب شده است تا حتی حیث کلی شناخت در تلقی ارسطو محل پرسش و تردید قرار بگیرد.<sup>۲</sup> عدم توجه به حیث کلی در تبیین شاکله شناخت یا به جهت قول به تغییر آن به تبع موضوع در هر پژوهش است<sup>۳</sup> یا به سبب تفاوت روش‌ها در علوم گوناگون<sup>۴</sup> یا به سبب تلقی بیان‌های وی به نحو متفاوت یا متعارض.<sup>۵</sup> در واقع این شاکله به مثابه طرح‌واره‌ای کلان تلقی شده<sup>۶</sup> که تحققِ خاصش در هر پژوهش آن را متعین و حتی متفاوت می‌کند؛ به همین دلیل توجه عمده نه به خود شاکله کلی شناخت، بلکه به تحقق جزئی آن بوده است.<sup>۷</sup> اما مقاله حاضر معطوف به ساختار کلی شناخت است تا بر اساس نظام مفهومی خود ارسطو و مشخصاً مفهوم محوری آرچه در معرفت‌شناسی ارسطو، دلالت عام آن را در مواضع خاص و متعدد تبیین کند. با توجه به اهمیت

1. Aristotle, *The Physics*, 184a10-17/ *De Anima*, 413a11-12/ *Ethica Nicomachea*. 1095a2-4/ *Metaphysica*. 1029a3-12/ *Analytica Posteriora*. 71b30-72a6.

2. William Charlton, *Aristotle's Physics: Book I and II* (Oxford: Oxford University Press, 2006), 51.

3. D.W. Ross, *Aristotle's Physics, A Revised Text with Introduction and Commentary* (Oxford: the Clarendon Press, 1936), 456-457.

4. J. A. Stewart, *Notes on the Nicomachean Ethics of Aristotle*, 2 vols (Virginia: Thoemmes Press, 1999), 46-53.

5. Christopher p. Long, *Aristotle on the Nature of Truth* (Cambridge: Cambridge University Press, 2011), 56-57.

6. T. H. Irwin, *Aristotle's First Principles* (Oxford: Clarendon Paperbacks Oxford, 1999), 3-4.

۷. مفسران ارسطو بیشتر به تحقق خاص ساختار عام شناخت در هر زمینه پرداخته‌اند تا به شاکله کلی. برای نمونه بنگرید به: Joseph Karbowski, *Aristotle's Method in Ethics: Philosophy in Practice* (Cambridge: Cambridge University Press, 2019); Michael T Ferejohn, *Formal Causes: Definition, Explanation, and Primacy in Socratic and Aristotelian Thought* (Oxford: Oxford University Press, 2013); Edward Feser, *Aristotle on Method and Metaphysics*, (London: Palgrave Macmillan, 2013); Christopher p. Long, *Aristotle on the Nature of Truth*.

مسئله از آن جهت که بیانگر تلقی عام تفکر ارسطویی به ساخت کلان شناخت است و نیز تأکید خود او بر حیث کلی آن، مقاله حاضر تلاشی است در فهم ماهیت کلی شاکله شناخت در متون ارسطو بر اساس مفهوم آرچه<sup>۸</sup> و دو دلالت متناظر آن (آغاز ما و مبدأ شیء) با دو جزء سیر شناخت (شناختی برای ما و شناختی به نحو مطلق). از آنجاکه در نگاه ارسطو شناختن، آغازیدن راهی به سوی کشف سرآغازها و مبادی موضوع مورد مطالعه است، مفهومی که می‌تواند در تقارن با شناخت، ساخت عام آن را تبیین کند، آرچه است چنان‌که دو جزء شناخت ما و شناخت بر حسب شیء، متناظر با دو دلالت آرچه - از میان معانی مختلف آن - در سیر پژوهش است: آغاز ما که شناخت ما است و با آن سیر معرفت ممکن می‌شود و مبدأ شیء که شناخت با آن به ضرورت می‌رسد، چنان‌که شناخت آن، شناخت شیء به نحو مطلق است.

#### ۱. شناخته‌تر برای ما و شناخته‌تر به نحو مطلق

ارسطو در سرآغاز کتاب فیزیک می‌گوید دانستن<sup>۹</sup> به گونه‌ای که به برساختن دانش<sup>۱۰</sup> بینجامد با دریافت اصول نخستین<sup>۱۱</sup> یا علل اولیه<sup>۱۲</sup> که مبادی تکوین موضوع‌اند، ممکن می‌شود.<sup>۱۳</sup> او سپس از این اصل عام معرفت‌شناختی نتیجه می‌گیرد: «بنابراین طریق پژوهش آن است که از آنچه برای ما شناخته‌تر و آشکارتر است، آغاز کنیم و به آنچه در طبیعت خود (به نحو مطلق) آشکارتر و شناخته‌تر است برسیم؛ زیرا آنچه برای ما شناختنی است، همان نیست که به نحو مطلق شناختنی است.»<sup>۱۴</sup>

آنچه ارسطو در این بند بیان می‌کند، طرحی از طریق پژوهش مبتنی بر شاکله کلی شناخت است. شناختن<sup>۱۵</sup>، پیمودن طریقی<sup>۱۶</sup> است در پژوهش<sup>۱۷</sup> که بدایت آن شناخت‌های پیشین ما است که در گام نخستین، برای ما، نسبت به هر شناخت محتمل بعدی، شناخته‌تر<sup>۱۸</sup> و آشکارتر<sup>۱۹</sup> است و مقصد آن وصول به شناختی از موضوع پژوهش است که خود آن را آن‌گونه که در واقع هست،

8. ἀρχή.

9. ἐπίστασθαι.

10. ἐπιστήμη.

11. πρώται αρχαί.

12. πρώται αιτία.

13. Aristotle, *The Physics*, 184a10-17.

14. Aristotle, *The Physics*, 184a17-19. «πέφυκε δὲ ἐκ τῶν γνωριμωτέρων ἡμῖν ἢ ὁδός καὶ σαφεστέρων ἐπὶ τὰ σαφέστερα τῆ φύσει καὶ γνωριμώτερα· οὐ γὰρ ταῦτα ἡμῖν τε γνώριμα καὶ ἀπλῶς.»

15. ἐπίστασθαι.

16. ὁδός.

17. ζήτησις.

18. γνωριμώτερον.

19. σαφέστερον.

شناختنی‌تر و آشکارتر می‌کند و از این‌رو شناختی نه مقید به پیش‌داشته‌های آگاهی ما به عنوان شناسنده، بلکه بر حسب خود شیء، فی‌نفسه و مطلق است؛ از این‌رو شاکله کلی شناخت، حرکتی است از شناختی مقید به شناختی مطلق.<sup>۲۰</sup>

بیانی دیگر در کتاب متافیزیک ساخت کلی شناخت را دقیق‌تر توصیف می‌کند. ارسطو در کتاب هفتم (زتا) متافیزیک ضمن بحث از طرحواره جوهر می‌گوید برای فهم جوهر نخست باید از جوهر محسوس بی‌اغازیم؛ زیرا اینها شناختنی‌ترند. چنان‌که در هر آموزش - چه نظری و چه عملی - از آنچه فی‌نفسه کمتر شناختنی است، به سوی آنچه بیشتر شناختنی است، پیش می‌رویم؛ سپس بر بنیاد این ساختار طبیعی شناخت، روش ضروری شناختن در هر پژوهش را معرفی کرده، می‌گوید: «بنابراین وظیفه ما این است که از آنچه برای فرد شناختنی‌تر است، بی‌اغازیم تا آنچه را که فی‌نفسه شناختنی‌تر است، برای هر شخص شناختنی کنیم. اما آنچه برای هر کس شناختنی و پیشین است، اغلب تنها اندکی شناختنی است، و بهره آن از واقعیت کم یا هیچ است. با این همه باید از آنچه به نحو ناقص (یا کم) شناختنی است، اما (به هر حال همین) برای همه شناختنی است، آغاز کنیم تا آنچه را به نحو مطلق شناختنی است، بشناسیم. همان‌گونه که گفته شد از طریق همین (آنچه برای ما شناختنی است)، به آن (مطلقاً شناختنی) می‌رسیم.»<sup>۲۱</sup>

در این بند، سیر طبیعی شناختن، بنیاد تکوین روش ضروری شناخت در هر دانش است، چنان‌که ما باید طریقی را بیامیم که به ضرورت روند شناخت از آن گریزی نداریم؛ از این‌رو شناختن، پیمودن مسیری است که ساختار کلی آن برخاسته از خود روند شناخت است، نه گزینش شناسنده. این ساختار، روشی انتخاب‌شده از میان روش‌های ممکن دیگر نیست، بلکه برخاسته از طبیعت شناخت است. در نقطه آغازین شناخت، تنها شناخت‌های اولیه ما وجود دارد که اگر

20. γνωριμότερον ἡμιν (gnōrimōteron hēmin) / γνωριμότερον φύσει (gnōrimōteron phusei).

به ترتیب شناخته‌تر برای ما و شناخته‌تر به نحو مطلق یا فی‌نفسه. دو اصطلاح شناخته‌تر در آثار گوناگون ارسطو با تفاوت اندکی به کار رفته است. نمونه معادل‌هایی که برای بیان‌های مختلف این دو اصطلاح در مواضع گوناگون انتخاب شده است: شناخته‌تر برای ما / شناخته‌تر در طبیعت (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، ۴۲۳)، شناختنی‌تر برای هر یک از افراد / شناختنی‌تر در نزد طبیعت (ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه شرف‌الدین (شرف) خراسانی، (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۹)، ۲۱۳)، شناختنی‌تر برای ما / طبیعتاً شناختنی‌تر، مطلقاً، شناختنی (ارسطو، اخلاق نیکو ماخوسی، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، ۱۶-۱۵)، نسبت به ما دانستنی‌تر / نامشروطاً دانستنی‌تر (ارسطو، طبیعیات، ترجمه مهدی فرشاد (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳). ما هی بینة عندنا / ما هی بینة علی الإطلاق (ارسطو، الأخلاق)، ترجمه و تحقیق: اسحاق بن حنین، شرح و مقدمه: عبدالرحمن بدوی (کویت: وكالة المطبوعات، ۱۹۷۹)، ۵۸). أعراف عندنا / أعراف عند الطبیعه (ارسطو، كتاب التحلیلات الثانیة، ترجمه ابویسر متی بن یونس متی، تحقیق و مقدمه: عبدالرحمن بدوی (القاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة، ۱۹۴۹)، ۳۱۴).

21. Aristotle. *The Metaphysics*, Translated by Hugh Tredennick. The Loeb classical library (Cambridge: Harvard University Press, 1966), 1029b6-11.

متضمن معرفت اندکی به امر واقع یا حتی نادرست باشد، باز هم تنها امکان ما در آغازیدن سیر شناخت است؛ زیرا هر رخدادی در شناخت مستلزم شناختی قبلی است که بی آن سیر شناخت ممکن نمی‌شود.<sup>۲۲</sup> از سوی دیگر روند سوق به سوی شناخت به نحو فی‌نفسه یا مطلق به اقتضای خود فعل شناختن پیش می‌رود. دو مفهوم شناخته‌تر برای ما و شناخته‌تر به نحو مطلق در تعبیری دیگر از شاکله کلی شناخت در رساله «تحلیلات ثانی» در کنار دو مفهوم پیشین‌تر برای ما و پیشین‌تر به نحو مطلق قرار می‌گیرد. مفاهیمی که ارسطو از آنها برای روشنگری ماهیت دو جزء اصلی شناخت استفاده می‌کند.

## ۲. پیشین‌تر برای ما و پیشین‌تر به نحو مطلق

ارسطو در «تحلیلات ثانی» بر آن است که در دانش علمی یا برهان<sup>۲۳</sup> به ضرورت از مقدماتی می‌آغازیم که نسبت به نتیجه، پیشین‌تر و شناخته‌تر و علت آن‌اند؛<sup>۲۴</sup> زیرا مقدمات، علت‌های نتیجه‌اند و برای همین باید از آن پیشین‌تر و شناخته‌تر باشند؛<sup>۲۵</sup> چون با آنها نتیجه شناخته می‌شود. در اینجا در وصف پیشین‌تر و شناخته‌تر اضافه می‌کند: «چیزها به دوگونه پیشین‌تر و شناخته‌ترند؛ زیرا پیشین‌تر در طبیعت [فی‌نفسه، در خود، بالذات یا محض] و پیشین‌تر برای ما این‌همان نیستند.<sup>۲۶</sup> شناخته‌تر [فی‌نفسه، در طبیعت یا مطلق] همان شناخته‌تر برای ما نیست. من پیشین‌تر برای ما و شناخته‌تر برای ما را چیزی می‌دانم که به ادراک حسی نزدیک‌تر است و پیشین‌تر به معنای مطلق و شناخته‌تر به معنای مطلق چیزی است که [از دریافت حس] دورتر است. آنچه کلی‌ترین است، [از ادراک حسی] دورترین است و تک چیزها [به ادراک حسی] نزدیک‌ترین‌اند و این دو در برابر هم‌اند.»<sup>۲۷</sup>

همسو با مفهوم شناخته‌تر<sup>۲۸</sup> و آشکارتر<sup>۲۹</sup> که در فیزیک و متافیزیک به کار می‌رود، در تحلیلات ثانی واژه پیشین‌تر<sup>۳۰</sup> به کار گرفته می‌شود تا دو نوع شناخت را با استعاره نزدیکی و دوری نسبت به

22. Aristotle, *The Physics*, Ap,71a1.

23. ἀπόδειξις.

24. Aristotle, *The Physics*, Ap. 71b20.

25. Aristotle, *The Physics*, Ap. 72a30-33

26. «οὐ γὰρ τὰ ὑτὸν πρότερον τῆ φύσει καὶ πρὸς ἡμᾶς πρότερον,...».

ارسطو برای نشان دادن پیشین‌تر و شناخته‌تر به نحو مطلق و فی‌نفسه در تقابل با پیشین‌تر و شناخته‌تر به گونه‌ای مقید یا در نسبت با ما، گاه از قیود یا صفاتی مانند ἀπλῶς به نحو مطلق یا محض یا τῆ φύσει در خودش، از جهت خودش یا فی‌نفسه استفاده می‌کند و گاهی نیز هیچ صفت و قیدی به کار نمی‌برد مانند همین جمله که در تقابل با شناخته‌تر برای ما (γνωριμώτερον) تنها واژه شناخته‌تر (γνωριμώτερον) را به نحو نامشروط به کار برده است.

27. Aristotle, *The Physics*, Ap. 71 b33-72a 6.

28. γνωριμώτερον.

29. σαφέστερον.

30. πρότερον.

ما و در رابطه با شیء بیان کند. آنچه برای ما شناخته‌تر است، برای ما پیشین‌تر و به ما نزدیک‌تر است و آنچه برای شیء یا به نحو مطلق پیشین‌تر است، از ما دورتر و به خود شیء نزدیک‌تر است. امور هرچه مقیدتر، در سیر طبیعی شناخت به ما نزدیک‌تر و هراندازه مطلق‌تر، از ما دورترند؛ از این رو ارسطو می‌گوید درک حسی امر جزئی، به جهت تقید، نزدیک‌ترین ادراک به ما و فهم عقلی کلی به سبب اطلاق، دورترین فهم نسبت به ما است. اگر دو جزء شناخت را در این دو بند فیزیک و تحلیلات در نظر بگیریم، همسویی و تناظر مفاهیم نشان می‌دهد که آنچه شناخته‌تر و آشکارتر است، نزدیک‌تر و پیشین‌تر است؛ از این رو آغازگاه ما در سیر شناخت، شناختی است که نسبت به ما به عنوان شناسنده مقید پیشین‌تر است و غایت، شناختی است که نسبت به خود شیء به عنوان متعلق شناسایی به نحو مطلق پیشین‌تر است؛ از این رو پیشین برای ما، نقطه آغاز حرکت ما است و پیشین برای شیء مبدأ مقوم آن. ما طریق شناخت را از پیشین برای خویش می‌آغازیم که آغاز ما است و به سوی پیشین برای شیء حرکت می‌کنیم که مبدأ خود آن است. ارسطو درباره هم‌معنایی «پیشین»<sup>۳۱</sup> و «آغاز»<sup>۳۲</sup> در رساله «جدل» می‌گوید: «زیرا هم آغاز (یا مبدأ)، نخست است و هم نخست، آغاز (یا مبدأ)»<sup>۳۳</sup>.

در این قسمت از «جدل»، ارسطو درباره مفاهیمی سخن می‌گوید که چون این‌همانی دارند، یکی از آن دو نمی‌تواند جنس دیگری باشد و دیگری نوع آن، بلکه هر دو به طور یکسان بر یکدیگر حمل می‌شوند، مانند آغاز یا مبدأ و نخست یا اول؛ از این رو امر پیشین<sup>۳۴</sup> همان امر آغازین<sup>۳۵</sup> است و همان‌گونه که پیشین برای ما، آغاز ما در سیر شناخت است، پیشین نسبت به شیء، انتهای مسیر شناخت است که وصول به مبدأ تقویم آن است. از این تأمل در دو دلالت آغاز ما و مبدأ شیء در آرچه، طریق فهم ساخت کلی شناخت را بر اساس مبدأ و مقصد حرکت شناختی ممکن می‌کند.

### ۳. دو معنای آرچه در تشکیل شاکله شناخت

#### ۳-۱. دو دلالت آرچه در سیر شناخت

از میان دلالت‌های گوناگون آرچه آن‌گونه که در آثار مختلف ارسطو به اقتضای جستجوی انواع مختلف مبادی بیان می‌شود، درباره شاکله شناخت، دو معنای اصلی وجود دارد که بیانگر دو نقطه آغاز و انجام سیر شناخت است: یکی آغاز حرکت شناخت که در واقع آغاز ما بر اساس

31. πρῶτον.

32. ἀρχή.

33. Aristotle, *Topica*, Translated by E.S. Foster (The Loeb classical library), (Cambridge: Harvard University Press, 1966), 121b10 «ἢ τε γὰρ ἀρχὴ πρῶτον καὶ τὸ πρῶτον ἀρχή...».

34. πρῶτον.

35. ἀρχή.

شناخت‌های خودمان است و دیگری مبدأ شیء به عنوان اصل مقوم آن که در پایان سیر دریافت می‌شود و شناخت خود شیء است؛ از این رو همسو با دو نقطه شناخت مقید و مطلق، می‌توان دو دلالت آرچه را به معنای مقید (آغاز ما) و مطلق (مبدأ شیء) باز شناخت. ارسطو در فصل نخست دلتای متافیزیک که به برشماری کاربردهای آرچه پرداخته است،<sup>۳۶</sup> پس از بیان دلالت‌های مختلف آن، در انتها نتیجه می‌گیرد همه دلالت‌های آرچه به یک معنای اصلی نخستین و مشترک بسان طبیعتی یگانه بازمی‌گردد: «وصف مشترک میان تمامی معانی آرچه، نخستین بودن است که هستی، صبرورت یا شناخت از آن نشئت می‌گیرد».<sup>۳۷</sup> این امر در مورد هر مفهوم مشترک و عام دیگری چون موجود و واحد که در زمره مفاهیمی هستند که می‌توان تلقی مطلق از آنها به دست آورد نیز صادق است. همه معانی مختلف در هر یک از آنها به «یک» معنای مشترک اصلی بازمی‌گردند که نخستین است؛ به این معنا که همه معانی دیگر از آن معنای اولیه آغاز می‌شوند؛ «زیرا همه چیزها به امری بازمی‌گردند که نخستین است»؛<sup>۳۸</sup> بنابراین همه معانی «نخستین» یا «آغازین» در آرچه نیز به معنایی بازمی‌گردند که نخستین است «همچنان که همه چیزهایی که واحد نامیده می‌شوند، به واحد نخستین بازمی‌گردند».<sup>۳۹</sup> آنچه در هر مقوله و در هر جنس از موجودات و مفاهیم در مرتبه نخست است، همان است که پیش از هر چیز دیگر وجود دارد - یعنی موجود نخستین یا معنای نخستین که موجودها و معانی دیگر برخاسته از آن‌اند. این معنای اولیه،<sup>۴۰</sup> معنای محض یا مطلق<sup>۴۱</sup> است - معنایی که هیچ قید خاصی ندارد. وقتی شیء، خودش فی‌نفسه مد نظر است، حیثی مطلق دارد؛ ولی زمانی که در نسبت با امری غیر از خودش از جمله شناسنده و وضع

36. Met.1012b34-1013a34.

ارسطو از کاربردهای شش‌گانه‌ای نام می‌برد که عبارت‌اند از: آغازگاه حرکت مانند نقطه شروع در یک مسیر / نقطه شروع مناسب که چیزی از آنجا به بهترین وجه پدید می‌آید، مانند نقطه شروع مناسب در آموزش / آنچه با حضور آن چیز دیگری به وجود می‌آید مانند شالوده ساختمان / آنچه بدون حضور آن نیز چیزی از آن ناشی شده و استمرار می‌یابد مانند نزاع بر اثر دشنام / آنچه با گزینش سنجیده آن، چیزی به حرکت درمی‌آید مانند تصمیم حکمرانان / آنچه شیء نخست از طریق آن شناخته می‌شود مانند اصول موضوعه. امور ذکر شده کاربردهای مختلف آرچه هستند نه شرحی نظام‌مند یا ارائه تعریفی منسجم (یوآخیم ریتز، فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه جلد دوم: گزیده‌ای از مفاهیم در مابعدالطبیعه، سرویراستار: سیدمحمدرضا بهشتی (تهران: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت) و مؤسسه فرهنگی - پژوهشی نوارغون، ۱۳۹۳)، ۹). در اینجا به اقتضای بحث از ساختار آگاهی می‌توان دو دلالت آن یعنی آغازگاه حرکت و مبدأ شیء را باز شناخت: آرچه به معنای آغاز سیر شناخت با پیش‌شناخته‌های آغازین که معنای اول و دوم‌اند و آرچه به معنای آنچه بنیاد شیء است و نیز آنچه با آن شیء به‌درستی شناخته می‌شود که مبادی وجودی و معرفتی شیء‌اند و می‌تواند معنای سوم و ششم باشد.

37. Met.1013a17-19.

38. Met. 1004a25.

39. Met. 1004a26.

40. πρωτόν.

41. ἄπλωζ.

خاص آن قرار می‌گیرد، مقید است. در سیر شناخت، تقید شیء برخاسته از نسبت خاصی است که ما با آن برقرار می‌کنیم و به همین دلیل ارسطو منشأ قیدها را در شناخت، اضافه‌شدن به «ما»<sup>۴۲</sup> یا شناسندگان می‌داند؛ از این رو برای هر شیء دو معنای کلی یا اساسی وجود دارد: معنای خود آن به نحو فی‌نفسه و معنای آن نزد ما یا مقید به شناخته‌های پیشین و نحوه ادراک ما. به همین نحو برای آرچه نیز در شاکله شناخت دو معنای اساسی قابل تصور است: آرچه مقید و مطلق. آرچه مقید، شناخت پیشین ما از آرچه است که حرکت شناختی ما با آن مقدور می‌شود و آغاز ما در سیر شناخت است، و آرچه مطلق که شناخت شیء بر حسب خود آن است و در انتهای سیر شناخت به دست می‌آید؛ از این رو دو دلالت آرچه یعنی آغاز ما و مبدأ شیء، متناظر با دو نقطه سیر شناخت یعنی شناختی برای ما و شناختی به نحو مطلق، دو سوی شاکله شناخت را شکل می‌دهند.

### ۲-۳. آرچه به معنای آغاز سیر ما

ارسطو بر آن است «که آغاز هر کار بیش از نصف کار است و بسیاری از مسائل از طریق همین آغاز روشن می‌شود».<sup>۴۳</sup> او از میان سه جزء اصلی هر حرکت از جمله حرکت فکری، آغاز را مهم‌ترین و دشوارترین گام می‌انگارد و در هر حرکت شناختی به آغازگاه مناسب موضوع می‌اندیشد و بر آن است که هر پژوهشی تنها در صورتی می‌تواند ره به راهی درست برد که آغازی راستین داشته باشد؛ از این رو تأمل در آغاز، تعیین‌کننده کل مسیری است که پژوهشگر در پی پیمودن آن است. آغاز در اندیشه ارسطو نه فقط برگزیدن نقطه شروع، بل انتخاب کل مسیر است؛ از این رو «کسانی که پژوهشی را شروع می‌کنند بی‌آنکه در آغاز دشواری‌ها را بررسی کرده باشند، همانند کسی هستند که نمی‌داند در کدامین راه گام بگذارد.»<sup>۴۴</sup> گذشته از این اگر کسی آغازی مناسب راه نداشته باشد، نه تنها راهی درست و به سوی مقصد را نخواهد یافت، بلکه «حتی نمی‌داند آنچه را که در جستجویش بوده، یافته

42. ἡμεῖς.

43. EN. 1098b7 «δοκεῖ γὰρ πλεῖον ἤμισυ παντὸς εἶναι ἢ ἀρχή.....»

این عبارت ضرب‌المثلی معمول در یونان بوده است (J. A. Stewart, *Notes on the Nicomachean Ethics of Aristotle*. 2 vols, Virginia: Thoemmes Press, (Reprinted from 1892 edition by Oxford, Clarendon Press), 1999, 113) که با تعبیرهای مختلفی نقل شده است. از جمله هسیودوس در ابتدای کارها و روزها آن را بدین نحو بیان می‌کند: «آنان نمی‌دانند که نیمه تا چه اندازه از کل بیشتر است» (Hesiod, *Theogony & Works and Days*, Translation by L. M. West, ) (Oxford: Oxford University Press, 1999, 40)؛ اما افلاطون بر آن است که آغاز فراتر از آن چیزی است که این ضرب‌المثل بیان می‌کند. مرد آتی در گفت‌وگو با کلینسیاس در کتاب ششم قوانین می‌گوید: «طبق مثل معروف، آغاز در هر کار، نیمی از آن است؛ اما من فکر می‌کنم که آغاز چیزی بیش از نصف است و هیچ‌کس تا کنون آغاز را چنان‌که شایسته آن است ستایش نکرده است» (Plato, *Completer Works*. Edite with introduction and notes by John M Cooper, Associate Editor) (D.S Hutchinson. Indianapolis, Cambridge: Hackett Publishing Company, 1997, 754A).

44. Meta. 995a35.

است یا نه».<sup>۴۵</sup> به همین دلیل کسی که آغازی آغازین ندارد، هدفی نهایی نیز نمی‌تواند داشته باشد: «همان‌گونه که گفته‌اند، شاید آغاز مهم‌ترین بخش و به همین دلیل دشوارترین کار است.»<sup>۴۶</sup>

آنچه در این عبارت کتاب درباره ابطال‌های سوفیستی آمده تنها بیان وجه اهمیت<sup>۴۷</sup> و دشواری<sup>۴۸</sup> آغاز نیست، بلکه مسئله این است که ارسطو آغاز را مهم‌ترین<sup>۴۹</sup> و دشوارترین<sup>۵۰</sup> بخش معرفی می‌کند. عباراتی در درباره شعر و تحلیلات دوم می‌تواند ما را در فهم وجه تفضیلی اهمیت و دشواری آغاز یاری کند: «آغاز امری است که به ضرورت پس از چیز دیگری قرار ندارد؛ اما در پی آن چیزی به نحو طبیعی هست یا اتفاق می‌افتد».<sup>۵۱</sup> از آنجاکه آغاز بی‌پیشینه است، بدیع و مستلزم نیرویی بیشتر و در عین حال تأثیری افزون‌تر از پیامدها است؛ از این رو هم در کنش‌های گوناگون شخصی، آغازین مهم‌ترین و دشوارترین مرحله است و هم در انواع دانش‌ها و فنون؛ به همین سبب ارسطو در ادامه جمله پیش‌گفته از رساله درباره ابطال‌های سوفیستی سهم آغاز را در تکوین اصل هر شناخت پیش از سهم استمرار در تکمیل بعدی می‌داند. او در پایان رساله در باب ابطال‌های سوفیستی درباره ارزش نخستین گام‌های شناخت در هر پژوهش می‌گوید نقشی که وقوف به آگاهی‌های ابتدایی به مسائل در شکل‌دهی یک رشته شناختی جدید داشته‌اند، حتی برتر از شناخت‌های پرمایه‌تر بعدی است:

«همان‌گونه که گفته‌اند شاید آغاز مهم‌ترین بخش و به همین دلیل دشوارترین کار است؛ زیرا به نسبت اینکه بیشترین توان تأثیر را دارد، در گستره، کوچک و محدود است و از این رو دیدن آن بسیار دشوار است؛ اما وقتی یک بار کشف شد، افزودن و گسترش دادن بقیه آسان‌تر است».<sup>۵۲</sup>

از این رو در سیر شناخت، مهم‌ترین و دشوارترین بخش آغاز است که با آن شاکله شناخت شکل می‌گیرد؛ از همین رو ارسطو در ابتدای «تحلیلات ثانی» سیر یادگیری و یاددادن را مشروط به پیش‌دانسته‌هایی می‌داند که نفس حرکت را ممکن می‌کنند: «هر گونه یاددادن و یادگرفتن ذهنی با شناختی پیشبود<sup>۵۳</sup> پیش می‌رود...»<sup>۵۴</sup> و شناختن به همان نحو که با دریافت دانش جدید تحقق

45. Meta. 995b2.

46. De Sophisticis Elenchis. 183b24 «μέγιστον γὰρ ἴσως ἀρχὴ παντός, ὡς περ λέγεται. διὸ καὶ χαλεπώτατον».

47. μέγεθος.

48. χάλειπότης.

49. μέγιστον.

50. χαλεπώτατον.

51. De Arte Poetica. 1450b28

52. SE. 183b23-26.

53. Προϋπάρχουσες γνώσεις : پیش‌بود: ادیب‌سلطانی، ۱۳۷۸: ۴۱۹ / معرفه متقدمه الوجود: ارسطو، کتاب التحلیلات

الثانیه، ۳۰۹ / Barnes, 2002: p1 : pre-existent knowledge

54. Aristotle, *The Physics*, Analytica Posteriora, 71a1

می‌یابد، بدون پیش‌دانسته‌هایی<sup>۵۵</sup> که پیش‌برنده سیر شناخت هستند، واقعیت نمی‌پذیرد.<sup>۵۶</sup> به سبب نقش بنیادی پیش‌شناخته‌های ما در برساخت صورت کلی شاکله معرفت، وقتی که صرف ساختارِ صوری شناخت مد نظر است، مضمون آن در مرحله نخست اهمیت قرار نمی‌گیرد؛ زیرا از طریق شناخت پیشین هرچند ناقص و حتی نادرست است که سیر شناخت آغاز می‌شود<sup>۵۷</sup> و «باید از آنچه به نحو ناقص (یا کم) شناختنی است، اما (به هر حال همین) برای همه شناختنی است، آغاز کنیم تا آنچه را به نحو مطلق شناختنی است، بشناسیم.»<sup>۵۸</sup>

در سیر طبیعی شناخت، نقطه آغازین، پیشین‌تر و شناختنی‌تر برای ما و چنان‌که ارسطو می‌گوید ادراک حسی ما است و چون نقطه آغازین شناخت، اصل سیر شناختی را ممکن می‌کند، اگر ادراک حسی نباشد، سیر شناخت آغاز نمی‌شود؛ به همین دلیل کلیت آگاهی، برخاسته از حواس است و فقدان هر یک از حواس، مستلزم فقدان آگاهی متناظر با آن است.<sup>۵۹</sup> در انگاره‌ای کلی سرآغازهای ما در سیر شناخت در نگرش ارسطو در دو دسته کلی قرار دارند: پدیدارها<sup>۶۰</sup> و باورها.<sup>۶۱</sup> پدیدارها، ادراکات بی‌واسطه هر یک از افراد، از متعلق شناخت است، آن‌گونه که در نخستین مواجهه با شیء بر او پدیدار می‌شود و باورها، ساخت ذهنی هر فردی است، آن‌گونه که در نتیجه تجربه همگانی و از طریق پرورش و تربیت در هیئت ساختار عام ذهنیت جمعی، بنیادهای شناختی وی را برساخته است و به عنوان باور مشترک، عرف عام، اعتقاد همگانی یا عقل سلیم شناخته می‌شود. بدون مواجهه مستقیم با شیء در رخداد پدیدارشدن آن بر ما، حرکت شناختی فرد آغاز نمی‌شود و بدون باورهای عام به عنوان شاکله آگاهی جمعی، زبان و اندیشه در شخص شکل نمی‌گیرد؛ از این‌رو پدیدارها و باورهای عام، فارغ از مضمون خاص و صدق و کذبشان، نقش «ساختاری» اساسی در برساختن نظام شناختی فرد و جمع دارند و آغاز ما، با آنها است که ممکن می‌شود؛ از این‌رو ارسطو در هر دانشی گام نخست را با بررسی این دو حیث برمی‌دارد، چنان‌که گویی تجربه بی‌واسطه هر فرد و تجربه باواسطه جمعی، عامل حرکت نخستین در آغاز سیر شناخت است.

۵۵. پیش‌دانسته: ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ۴۲.

56. Aristotle, *The Physics*, 992b32 AP, 71a17/Met,

57. Met, 1029b6-11.

58. Met, 1029b8-9.

59. Aristotle, *The Physics*, AP, 81a38.

60. φαινόμενα.

61. ἐνδοξα.

62. EN. 1095a30-1095b1/1145b2-7/ Long, *Aristotle on the Nature of Truth*, 51-56; Irwin, *Aristotle's First Principles*, 29-30 /

### ۳-۳. آرچه به معنای مبدأ و اصل چیزها

مبادی (آرخی) موضوع، در قامت غایات مد نظر از نقطه آغاز حرکت حضور دارند و شناخت را به پیش می‌برند؛ زیرا هر چند در هر یک از دانش‌ها در انتهای سیر و با شناختی بر حسب خود شیء به آنها به نحو بالفعل می‌رسیم، اما طلب شناخت مبادی در طول مسیر راه‌برنده شناسنده‌اند. آغاز راستین شناخت به گونه‌ای که به استمرار طریق بینجامد، با طلب شناخت آغازها و مبادی ادامه می‌یابد، ورنه در همان نقطه شروع می‌ماند و بی‌آنکه حرکتی رخ دهد، فرد تنها به بازاندیشی پیش‌دانشته‌هایش مشغول می‌شود؛ به همین دلیل در جهان شناخت هر آغازی لزوماً امتدادی در پی نخواهد داشت و تنها آغازی آغازین می‌تواند سیر شناخت را استمرار بخشد. این امر زمانی رخ می‌دهد که از نخستین گام، تصویری از مبادی موضوع، نه فقط آن‌گونه که ما می‌شناسیم، بل بدان نحو که فی‌نفسه هستند، نزد ما مفروض باشد و این امر به زعم ارسطو در صورتی واقع می‌شود که پیش‌شناخت‌های ما به چالش کشیده شوند و جستجوی موضوع چنان‌که فی‌نفسه هست ضروری نماید. در نگاه ارسطو چنین واقعه‌ای در دنیای تفکر با درافتادن در دشواری‌ها یا آپوریاها<sup>۶۳</sup> رخ می‌دهد. او در کتاب سوم متافیزیک (بتا یا کتاب دشواری‌ها)، در ضمن تأمل درباره شروع مناسب در دانایی نخستین درباره آپوریا می‌گوید تفکر واقعی از مواجهه نخستین با آپوریاها یا دشواری‌ها آغاز می‌شود، چنان‌که شرط آغازین معطوف به دریافت مبادی در سیر شناخت با پیش‌شناخت دشواری‌ها ممکن می‌شود. آپوریا که دراصل به معنای بیراهگی است، از دست‌دادن طریق قبلی در جستجوی مسئله و طلب طریقی دیگر است. بیراهگی در نخستین گام‌های پرسشگری پدیدار می‌شود. وقتی فرد در دنبال کردن پرسش، خود را با دو راه مواجه می‌بیند؛ دو راه که هر یک پاسخ متعارض پرسش وی است و به یک اندازه درست و موجه می‌نمایند، چنان‌که به همان اندازه که انگیزه و دلیل برای پیمودن راه الف است، برای راه ب نیز هست. اینجا است که پرسشگر دیگر نمی‌تواند راه را ادامه دهد. گویی که طریق پیشین به سوی مسئله را از دست داده و اکنون بی‌راه است. اینجا است که او به آپوریا و بیراهگی درمی‌افتد و در تشویش پیدا کردن راه، مقصد همچون مسئله‌ای بر او پدیدار می‌شود. در این نقطه متوقف می‌شود و در این توقف است که درمی‌یابد باید دوباره راه شناخت را آغاز کند، اما آغاز راهی جدید از میان بیراهه‌های قبلی و پس از این آغاز درست است که پرسش وی از طرح ساده یک سؤال به قالب یک مسئله جدی برای خود او درمی‌آید؛ از این‌رو مبادی موضوع به مثابه غایات سیر شناخت از همان نقطه شروع حرکت به نحو بالقوه و در هیئت مقصد مد نظر حضور دارند.

همان‌گونه که مبادی از طریق طرحشان در قالب مسائل از دقیقه نخست حرکت فکری حضور داشته و عامل شروع راستین شناخت می‌شوند، رسیدن بدان‌ها در پایان سیر شناخت، شناخت را از وجه امکانی صرف به معرفتی ضروری می‌رساند و با دریافت آنها موضوع شناسایی بر حسب خود آن شناخته می‌شود. اگر آغاز ما و شناخت‌های هر چند اندک و حتی نادرست ما در آغاز، سیر شناخت را ممکن می‌کنند، مبادی شیء همسو با نقششان در پیش‌بردن حرکت شناختی، در پایان مسیر، شاکله کلی شناخت را برمی‌سازند؛ زیرا همان‌گونه که با آغاز ما، سیر شناختن شروع و ممکن می‌شود، با رسیدن به مبادی این سیر غایت و معنا می‌یابد و ضروری می‌شود و از آنجا که ضرورت، وصف اصلی شناخت است، با رسیدن به مبادی در سیر شناخت، شناخت به معنای واقعی کلمه واقع می‌شود. شناخت با «فرض» مبادی فی‌نفسه و طلب شناختی بر حسب خود آنها آغاز و استمرار می‌یابد و با وصول به شناختی از آن مبادی، معنا و تحقق واقعی می‌یابد؛ زیرا: «... ما زمانی خود را آگاه به چیزی می‌دانیم که مبادی [اصول آغازین و علل نخستین] آن را بشناسیم...»<sup>۶۴</sup>

مبادی، پاسخ به چرایی‌هایی بنیادینی است که مسئول نهایی اصل بودن موضوع شناسایی‌اند؛ از این رو تأسیس دانش در هر زمینه معطوف به شناخت مبادی است. دانش<sup>۶۵</sup> به معنای عام، دانستن چرایی<sup>۶۶</sup> است و دانستن چرایی، دریافت مبادی؛ به همین دلیل ارسطو پرسش از چرایی را آغاز شناخت به معنای واقعی می‌داند؛ شناختی که سیر آن از آغاز ما به سوی مبدأ شیء مسیری را طی می‌کند که همواره رو به سوی بنیادهایی آغازین‌تر نسبت به خود شیء و در نتیجه پیشین‌تر، آشکارتر و شناخته‌تر بر حسب خود آن به نحو فی‌نفسه است. این سیر از مواجهه آغازین با موضوع در ادراک حسی<sup>۶۷</sup> و سپس تکرار ادراک و رسیدن به درکی عام از موضوع در تجربه<sup>۶۸</sup> تا رسیدن به شناخت عقلی و فهم چرایی در قالب تعقل کلی و دانش پیش می‌رود. اگر دانش، دانستن چرایی<sup>۶۹</sup> است «و مردم نمی‌پندارند که چیزی را می‌شناسند مگر اینکه چرایی آن را دریافته باشند»؛<sup>۷۰</sup> پس پرسش از چرایی، پرسش از مسئول و علت<sup>۷۱</sup> بودن شیء است. آنچه مسئول بودن یک شیء یعنی علت آن است، همانی است که شیء از آن آغاز می‌شود؛ از این رو ارسطو در نهایت علت و آغاز را

64. Physica. 184a12.

65. ἐπιστήμη.

66. διότι.

67. αἴσθησις.

68. ἐμπειρία.

69. διότι.

70. Phys. 194b19.

71. αἴτιον.

یکی می‌داند: «همه علت‌ها، آغازهایند»<sup>۷۲</sup> و برشماری چرایی‌ها و علت‌ها همان برشمردن انواع مبادی‌ای است که شیء از آنها آغاز می‌شود و در هر دانش ما در پی فهم مبادی هستیم که موضوع آن دانش به علت آن، وجود دارد. بنابراین هر چند میان انواع دانایی‌ها و دانش‌ها از جهت جستجوی مبادی و علل خاص موضوع مخصوصشان تفاوت است و به همین دلیل، علت، علی‌رغم یک دلالت کلی، معانی گوناگونی دارد؛ اما آنچه میان همه علت‌ها مشترک است، این است که آنها آغازها یا مبداهایی هستند که در سرآغاز هستی موضوع مورد بحث قرار دارند و به سبب آنها است که یا چیزی پدید می‌آید یا شناخته می‌شود.<sup>۷۳</sup>

اما از آنجا که علت‌ها نسبت به هم تقدم و تأخر دارند، در سلسله دانش‌ها نیز دانش‌هایی، به علت بررسی علت‌های پیشین‌تر، پیش‌تر از دیگران و مقدم بر آنها هستند. در میان همه دانایی‌ها و دانش‌ها، دانایی‌ای هست که صفت نخستین را به نحو خاص واجد است: دانایی نخستین.<sup>۷۴</sup> در حالی که هر دانش مبادی و علت‌های نخستین موضوع خود را کاوش می‌کند، عنوان عام («نخستین»)<sup>۷۵</sup> بر دانشی خاص، نشان‌دهنده خصوصیت خاصی در آن است. ارسطو در یکی از تعاریف اساسی (سه گانه) خود از فلسفه، آن را این‌گونه وصف می‌کند: «بنابراین فلسفه باید دانشی باشد که مبادی (اصول) و علل نخستین را بررسی می‌کند.»<sup>۷۶</sup> یکی از مهم‌ترین دلایل صفت نخستین برای دانایی یا فلسفه در عنوان‌های دانایی نخستین<sup>۷۷</sup> و فلسفه نخستین<sup>۷۸</sup> همین صفت نخستین برای موضوع آن است. نخستین بودن موضوع این دانش موجب می‌شود خود آن هم نخستین باشد. اگر اشتراک فلسفه نخستین یا دانایی نخستین با سایر دانش‌ها در بررسی علت یا چرایی یا امور آغازین و نخستین است، افتراق آن در گام فراتری است که برمی‌دارد و به سوی مبادی پیشین‌تر می‌رود. فلسفه در بررسی علت<sup>۷۹</sup> و اصل<sup>۸۰</sup> با همه دانش‌ها مشترک است؛ زیرا هر دانش، دانستن چرایی و چرایی، دانستن آغازست؛<sup>۸۱</sup> اما آنچه آن را از سایر دانش‌ها متمایز می‌کند، تأکید صفت نخستین بر اموری (علت و مبادی) است که خود نخستین‌اند. استعمال صفت نخستین در عبارت علل و مبادی نخستین<sup>۸۲</sup> در واقع نشانگر تقدم است؛ زیرا  $\alpha\rho\chi\eta$  و  $\alpha\acute{\iota}\tau\iota\omicron\nu$  خود متضمن

72. Met. 1013a17.

73. Met. 1013a18-20.

74. πρώτη σοφία.

75. πρώτη.

76. Met. 982b9-10.

77. πρώτη σοφία.

78. πρώτη φιλοσοφία.

79. αἴτιον.

80. ἀρχή.

81. Politic, 2004, 27; Irwin, 1988, 3.

82. τῶν πρώτων ἀρχῶν καὶ αἰτιῶν.

معنای در آغاز بودن‌اند و نسبت به شیء (موضوع بررسی) پیشین‌تر<sup>۸۳</sup> هستند؛ بنابراین استعمال دوباره وصف پیشین<sup>۸۴</sup> برای آنچه خود پیشین است، تأکیدی است بر تقدم موضوع و خود این دانش بر سایر دانش‌ها بدین بیان که هر چند هر دانشی به سرآغازهای (سرآغاز وجود و سرآغاز شناخت) موضوع خود می‌پردازد، اما فلسفه به سرآغازهای همه چیز از آن جهت که هستند توجه دارد؛ از این رو در قیاس با سایر دانش‌ها که هر یک هستند ای خاص یا هستند را از جهتی خاص بررسی می‌کنند،<sup>۸۵</sup> فلسفه نخستین، هستند را به نحو مطلق (هستنده چونان هستند/ ὄν ἢ ὄν) مطالعه می‌کند؛ هستند چونان هستند یا هستند نخستین<sup>۸۶</sup> که همه چیز به علت آن هست و با آن شناخته می‌شود؛ بنابراین دانایی نخستین یا فلسفه نخستین در میان همه دانش‌ها نخستین مرتبه را دارد؛ زیرا به هستند نخستین می‌پردازد. اینها همه برخاسته از ویژگی نخستین بودن و مبدأ را جستن است؛ به همین دلیل در سیر شناخت و سلسله دانش‌ها به ضرورت، مقصد پایانی، دریافت علت بنیادین و مبدأ آغازین است از طریق دانایی نخستین یا فلسفه.

#### ۴. شاکله طبیعی شناخت بر اساس ضرورت سیر از مقید به مطلق

بنابر آنچه گذشت، شاکله کلی شناخت برخاسته از ساخت ضروری سیر طبیعی آگاهی، وجهی فراگیر دارد؛ زیرا ما همواره از آنچه برای خودمان شناخته‌تر است، به سوی آنچه فی‌نفسه شناخته‌تر است، حرکت می‌کنیم. این سیر به نحو طبیعی از امر مقید به سوی مطلق و از جزئی به سمت کلی می‌رود؛ اما پس از رسیدن به انتهای سیر و دریافت شناختی بر حسب شیء به نحو مطلق، آغازگاهی دیگر با مبدأیت شناخت مطلق شکل می‌گیرد، بدین نحو که شناخت عقلی محض در قالب شناخت مطلق، نقطه عزیمت شناسنده در شناخت امور جزئی مقیدی می‌شود که نسبت به شناخته‌تر برای او در این موقعیت، کمتر شناختنی است. در واقع از آنجاکه در سیر شناختن، متعلق شناسایی فارغ از پیش‌شناخت‌های ما است، موضوع شناخت در انتهای سیر، نه مبدأ یا اصل بنیادین کلی، بلکه ممکن است شیء، شخص یا موقعیت جزئی و متفرد خاص باشد، چنان‌که در حیطه دانایی عملی به عکس فلسفه نظری متعلق شناخت امور نهایی، فردی، جزئی، خاص و مقید است؛<sup>۸۷</sup> از این رو متعلق شناخت هم می‌تواند مطلق و مستلزم شناخت کلی و هم مقید و متقتضی شناخت جزئی باشد؛ زیرا در شاکله شناخت، معیار، شناخته‌تر بودن است که در نسبت با ما و در ساختار دانش‌های گوناگون متغیر است،

83. πρότερον.

84. πρώτη.

85. Met1003a25.

86. πρώτη οὐσία.

87. EN. 1142a25-27/1142a13-15/1143a25-36/1095b7-8.

چنان‌که گاه جزئی برایمان شناخته‌تر است و گاه کلی؛ بنابراین در شاکله شناخت، معیار، حرکت از موضوع خاص به سوی مبادی مطلق نیست، بلکه حرکت از شناخته‌تر برای ما به سوی شناخت بر حسب موضوع است، حال گاهی شناخته‌تر برای ما درک حسی و متعلق جزئی است و گاهی اصول و مبادی کلی عقلی و متعلق مطلق. در چنین حالتی شناخته‌تر برای ما و نقطه شروع‌مان، مبادی است و شناخته‌تر بر حسب شیء، امری جزئی که ابتدای بر مبادی دارد و ما از مبادی مطلق می‌آغازیم تا به موضوعات مقید برسیم؛ زیرا مبادی برایمان شناخته‌تر و موضوعات جزئی کمتر شناختنی هستند و می‌خواهیم از پیش‌شناخت‌های کلی و مطلق به شناختی بر حسب شیء به نحو مقید برسیم. به همین سبب شناخت پس از سیر طبیعی به سوی مبادی، از مبادی نیز آغازی دیگر دارد؛ به همین دلیل ارسطو در ابتدای کتاب اخلاق نیکوماخوس پس از بیان شاکله کلی شناخت همسان با آثار دیگر تذکر می‌دهد مسیر شناخت می‌تواند هم از مقید به مطلق و هم به عکس باشد؛ زیرا مبدأ عزیمت متغیر است. وی به ساختار کلی شناخت اشاره کرده و می‌گوید: «ما می‌بایست پژوهش را از چیزهای شناخته (معلوم) آغاز کنیم؛ اما چیزها به دوگونه شناخته‌شده‌اند: زیرا بعضی برای ما شناخته‌اند و بعضی بدون شرط (به نحو مطلق). با این فرض ما می‌بایست از آنچه برای ما شناخته است بیاغازیم.»<sup>۸۸</sup>

ولی سیر شناخت همان‌گونه که به مبادی منتهی می‌شود، می‌تواند از مبادی نیز آغاز شود؛ به همین سبب: «همچنین نباید از تمایز میان پژوهش از مبادی و پژوهش به سوی مبادی غافل شویم؛ از این‌رو افلاطون بر حق بود وقتی به این مسئله پرداخت که آیا ما پژوهش را از مبادی آغاز کرده‌ایم یا در راه به سوی مبادی هستیم؛ همچنان که در یک مسابقه ممکن است مسیر از خط شروع (جایگاه داوران) آغاز شود و به مقصد نهایی برسد یا به عکس باشد.»<sup>۸۹</sup>

آنچه در این بند طرح می‌شود، برشمردن انواع دیگر معانی آغاز یا مبدأ نیست، بلکه توصیفی افلاطونی درباره نحوه حرکت ما در «نسبت» با مبدأ، فارغ از معنا یا مصداق خاص آن مبدأ است. مبدأ<sup>۹۰</sup> در اینجا هرگونه دلالت آرخه از جمله آغاز حرکت نیست، بلکه مشخصاً منظور، همان پاسخ چرایی، دلیل و علت است؛ بنابراین واژه مبادی<sup>۹۱</sup> در اینجا، مبادی شناخت و مبادی وجود است. اکنون با توجه به معنای خاص مبادی در این متن، دو نحوه حرکت وجود دارد: حرکت از مبادی<sup>۹۲</sup> و

88. EN. 1095b2-4.

89. EN. 1095a31-1095b1.

90. ἀρχή.

91. ἀρχαί.

92. ἀπὸ τῶν ἀρχῶν.

حرکت به سوی مبادی. <sup>۹۳</sup> و <sup>۹۴</sup> ما زمانی که به «سوی» مبادی حرکت می‌کنیم، غایت‌مان فهم مبادی است، اما زمانی که «از» مبادی حرکت می‌کنیم، مقصودمان کشف امری دیگر - البته مبتنی بر مبادی - است؛ چنان‌که ارسطو می‌گوید فیزیکدان در بررسی اوصاف فیزیکی رنگین‌کمان از مبادی رنگین‌کمان می‌آغازد، بدین بیان که صرفاً با پذیرش رنگین‌کمان به مثابه «آنچه هست» به سوی فهم ویژگی‌ها و خواص فیزیکی‌اش می‌رود، اما نورشناس به سوی درک مبادی رنگین‌کمان می‌رود و چرایی را درمی‌یابد. <sup>۹۵</sup> نیز فیزیکدان، ریاضی‌دان، زیست‌شناس و همه دانشمندان علوم دیگر غیر از فلسفه نخستین، به موجود از وجهی خاص می‌پردازند و از مبادی خود وجود نمی‌پرسند و مبدأ حرکت خویش را مبادی وجود قرار می‌دهند؛ اما فیلسوف به سوی مبادی وجود حرکت می‌کند. در اینجا آنچه مهم است، جهت حرکت ما در نسبت با مبادی است. وقتی جهت حرکت «از» <sup>۹۶</sup> مبادی باشد، غایت حرکت ما نه مبادی، بلکه امری غیر از آن است؛ اما وقتی جهت حرکت «به سوی» <sup>۹۷</sup> مبادی باشد، غایت مسیر ما خود مبادی است؛ چنان‌که ارسطو می‌گوید اگر مبادی یا بنیاد را خط شروع یا جایگاه داوران در مسابقه لحاظ کنیم، آن‌گاه وقتی از این خط آغاز می‌کنیم، جهت حرکتمان «از» خط شروع است؛ اما وقتی می‌خواهیم «به» این خط برسیم، جهت حرکتمان به سوی خط پایان است.

با این وصف تفاوت میان سیر از مبادی و به سوی مبادی، بسته به نوع دانش و ضرورت سیر و روش شناخت تفاوت می‌کند؛ اما شناخت به نحو طبیعی و نخستین، شناختی از پیش‌شناخت‌های مقید ما به سوی شناخت‌های مطلق مبادی است؛ از این رو طریق طبیعی شناخت سیری از ما به شیء، از مقید به مطلق و از امری غیر از مبادی به سوی مبادی است. سیر معکوس پس از سیر طبیعی و دریافت مطلق شکل می‌گیرد؛ زیرا شناخته‌تر برای ما همان شناختی بر حسب شیء و مطلق نیست و ما به عنوان آغازگران سیر شناخت بر اساس پیش‌شناخته‌های خودمان حرکت را رو به سوی شیء فی‌نفسه آغاز می‌کنیم نه با شناخت آن به نحو مطلق؛ از این رو ما زمانی به مطلق می‌رسیم که پیش‌تر مقید را تجربه کرده‌ایم و شروع کردن از مبادی و شناخت‌های مطلق به سوی امور مقید، پس از وقوف به مبادی مطلق و پس از تجربه سیر شناخت دست می‌دهد. بدین سبب سیری که از مطلق به سوی مقید آغاز شده، خود پیشتر با

93. ἐπὶ τὰς ἀρχάς.

94. arguments from principles / arguments toward principles. (T. H. Irwin, *Aristotle's First Principles*, 3).  
\_ start from first principles / and those that lead to first principles.

- الطريق یجری من المبادی و الطريق یجری الی المبادی (ارسطو، الأخلاق، ۵۸).

95. Aristotle, *The Physics*, AP, 79a12.

96. from, ab, ἀπό.

97. toward, to, ad, ἐπί.

اتمام سیر از مقید به مطلق ممکن گردیده است؛ اما شناخت مقید نیز درست به سبب فرض شیء فی نفسه و شناخت مطلق به سمت شناختی بر حسب شیء پیش رفته است.

درواقع شناخت مقید ما در ابتدای مسیر با فرض فهم مطلق در انتهای سیر پیش می‌رود و دریافت شناختی مطلق در انتهای سیر با تکیه بر پیش‌شناخت‌های مقید ما در ابتدای مسیر ممکن می‌شود. بدون شناختی مقید در سرآغاز، شناختی مطلق در سرانجام، شروع و ممکن نمی‌شود، و بدون شناختی مطلق در سرانجام حتی در هیئت فرضی ذهنی، طلب و استمرار سیر به ضرورت محقق نمی‌شود. با امکان شناخت مقید در سرآغاز حرکت، شناخت مطلق در سرانجام به دست می‌آید و با شناخت مطلق در سرانجام سیر، شناخت ضروری تحقق می‌یابد.

با ارتباط وثیقی که میان دو نقطه آغاز ما و مبدأ شیئی در سرآغاز و سرانجام حرکت شناخت است، می‌توان پیوند وثیق دو جزء شاکله شناخت را با هم به روشنی دریافت. پیش‌شناخت‌های ما در سیر شناخت، پدیدارها و باورهای عام جمعی است که صدق و کذبشان در آزمون شناخت بر حسب موضوع و به نحو مطلق در انتهای سیر ممکن می‌شود؛ اما بدون همان پیش‌شناخت‌ها، آغازی شکل نمی‌گیرد تا به انجامی برسد؛ چنان‌که شناخت فی نفسه، فارغ از وقوع بالفعل به عنوان شناخت درست و مطلق، به نحو بالقوه و به مثابه شناخت مفروض و مطلوب، پیش‌برنده و حرکت‌دهنده سیر شناخت است.

### نتیجه‌گیری

ارسطو در سرآغاز آثار متعددش ضمن بیان روش، به شاکله کلی شناخت به مثابه چهارچوبی طبیعی و ضروری در سیر شناختن اشاره می‌کند. شناخت در نظر او سیری است از آنچه برای ما شناخته‌تر و پیشین‌تر است تا آنچه بر حسب موضوع شناسایی و به نحو مطلق شناخته‌تر و پیشین‌تر است. برای فهم دقیق‌تر این دو جزء شناخت می‌توان از دو دلالت آرخه به عنوان دو نقطه حرکت شناختی بهره برد، به گونه‌ای که دو مفهوم آرخه، متناظر با این دو نقطه آغاز و انجام در سیر شناخت، می‌تواند ماهیت هر یک و رابطه آنها را با هم تبیین کند. از میان معانی گوناگون آرخه، دو دلالت «آغاز ما» و «مبدأ شیء» در مسیر حرکت شناختی، هم‌بسته با دو جزء «شناخته‌تر برای ما» و «شناخته‌تر به نحو مطلق» در شاکله کلی شناخت است. تفاوت آغاز ما و مبدأ شیء، تفاوت میان نقطه بدایت شروع حرکت آگاهی از شناخته‌های نزدیک به ما تا منتهی شدن آگاهی به شناختی نزدیک به خود شیء است؛ از این رو آغاز ما نخستین مرحله در شکل‌گیری سیر شناخت است و آغازها یا مبادی، نهایی‌ترین مقاصد در تحقق شناخت‌اند. تفکر با شناخته‌تر برای ما آغاز

می‌شود و ره به مقصدی می‌برد که خود چیزها در نهایت از آنها آغاز و شناخته می‌شوند. با این وصف رسیدن به شناختی مطلق از مبدأ شیء در انتهای سیر مشروط به آغازی است راستین در نقطه شروع حرکت که با درک درست مسئله و طلب فهم آن در هیئت مسئله‌مندی، دشواری و آپوریا ممکن می‌شود، چنان‌که ارسطو آغاز ما را نیمی از طی طریق می‌داند و استمرار سیر از آغاز ما به سوی مبدأ شیء در گرو حضور مفروض موضوع به نحو فی‌نفسه و شناخت آن به گونه‌ای مطلق از ابتدا است که با رسیدن به مبادی شیء تحقق و ضرورت می‌یابد؛ از این رو شناخت مقید ما در ابتدای مسیر با فرض فهم مطلق در انتهای سیر پیش می‌رود و دریافت شناختی مطلق در انتهای سیر با تکیه بر پیش‌شناخت‌های مقید ما در ابتدای مسیر ممکن می‌شود.

تحلیل دو جزء شاكلة شناخت در نظر ارسطو / میرشرف‌الدین ۱۰۳

## سیاهه منابع

### الف- منابع فارسی

- ارسطو. متافیزیک (مابعدالطبیعه). ترجمه شرف‌الدین (شرف) خراسانی. تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۹.
- ارسطو. طبیعیات. ترجمه مهدی فرشاد. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ارسطو. اخلاق نیکوماخوسی. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
- ارسطو. الأخلاق. ترجمه حقیقه اسحاق بن حنین، شرح و مقدمه: عبدالرحمن بدوی. کویت: وكالة المطبوعات، ۱۹۷۹.
- ارسطو. کتاب التحلیلات الثانیه. ترجمه ابوبشر ممتی بن یونس ممتی، تحقیق و مقدمه: عبدالرحمن بدوی. القاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة، ۱۹۴۹.
- ریتر، یوآخیم (به همراه کارل فرید گروندن و گتفرید گابریل). فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه جلد دوم: گزیده‌ای از مفاهیم در مابعدالطبیعه. سرویراستار: سیدمحمد رضا بهشتی. تهران: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت) و مؤسسه فرهنگی - پژوهشی نوارغنون، ۱۳۹۳.

### ب- منابع لاتین

- Aristotle. *The Complete Works of Aristotle, The Revised Oxford*. Translation by Jonathan Barnes, 2 Vol. Oxford: Princeton University Press, 1995.
- Aristotle. *The Metaphysics*. Translated by Hugh Tredennick. The Loeb classical library, Cambridge: Harvard University Press, 1966.
- Aristotle. *The Physics*. Translated and commentary by Philip H. Wicksteed & Francis Cornford. The Loeb classical library, Cambridge: Harvard University Press, 1957.
- Aristotle. *On Sophistical Refutations*. Translated by E. S. Foster. (The Loeb classical library). Cambridge: Harvard University Press, 1966.
- Aristotle. *The Posterior Analytics*. Translated by Hugh Tredennick. (The Loeb classical library). Cambridge: Harvard University Press, 1966.
- Aristotle. *Posterior Analytics*. Second edition, translated with commentary by J. Barnes. Oxford: Oxford University Press, 2002.
- Aristotle. *Poetics*. Translated and Commentary by George Whalley. Edited by John Baxter and Patrick Atherton. Montreal & London: McGill-Queen's University Press, 1997.

- Aristotle. *Nicomachean Ethics*. Translated with introduction, notes, and Glossary by Terence Irwin. Second Edition. Indianapolis, Cambridge: Hackett Publishing Company, Inc. 1997.
- Aristotle, *De Anima, Books II and III (With Passages from Book I)*. Translated with Introduction and Notes by D. W. Hamlyn, Oxford: Clarendon Press, 1989.
- Aristotle. *Topica*. Translated by E.S. Foster. (The Loeb classical library), Cambridge: Harvard University Press, 1966.
- Charlton, William. *Aristotle's Physics: Book I and II*. (First published 1970). Oxford: Oxford University Press, 2006.
- Ferejohn, Michael T. *Formal Causes: Definition, Explanation, and Primacy in Socratic and Aristotelian Thought*. Oxford: Oxford University Press, 2013.
- Feser, Edward. *Aristotle on Method and Metaphysics*. London: Palgrave Macmillan, 2013.
- Hesiod. *Theogony & Works and Days*. Translation by L. M. West. Oxford: Oxford University Press, 1999.
- Irwin, T. H. *Aristotle's First Principles*. Oxford: Clarendon Paperbacks Oxford, 1999.
- Karbowsky, Joseph. *Aristotle's Method in Ethics: Philosophy in Practice*. Cambridge: Cambridge University Press, 2019.
- Long, Christopher p. *Aristotle on the Nature of Truth*. Cambridge: Cambridge University Press, 2011.
- Plato. *Completer Works*. Edite with introduction and notes by John M Cooper, Associate Editor D.S Hutchinson. Indianapolis, Cambridge: Hackett Publishing Company, 1997.
- Ross, D.W. *Aristotle's Physics, A Revised Text with Introduction and Commentary*. Oxford: the Clarendon Press, 1936.
- Stewart, J. A. *Notes on the Nicomachean Ethics of Aristotle*. 2 Vols, Virginia: Thoemmes Press. (Reprinted from 1892 edition by Oxford, Clarendon Press), 1999.